فهرست

[اصول/ حجیت خبر واحد 2](#_Toc160456535)

[پیشگفتار 2](#_Toc160456536)

[مناقشات به مفهوم شرط 2](#_Toc160456537)

[مناقشه اول 2](#_Toc160456538)

[پاسخ مناقشه 2](#_Toc160456539)

[مناقشه دوم 3](#_Toc160456540)

[احتمالات در مفعول تَبَیَّنُوا 3](#_Toc160456541)

[احتمال اول 3](#_Toc160456542)

[احتمال دوم 3](#_Toc160456543)

[پاسخ اول به مناقشه دوم 4](#_Toc160456544)

[پاسخ دوم به مناقشه دوم 4](#_Toc160456545)

[مناقشه سوم 5](#_Toc160456546)

[پاسخ اول مناقشه سوم 6](#_Toc160456547)

[پاسخ دوم مناقشه سوم 6](#_Toc160456548)

# اصول/ حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

در آیه شریفه نبأ تقریر اول برای استدلال برای حجیت خبر ثقه و عادل از باب مفهوم وصف بود و تقریر دوم از باب تقریر شرط.

# مناقشات به مفهوم شرط

استدلال به مفهوم شرط اشاره شد و مناقشاتی که به این استدلال وارد است شروع کردیم.

## مناقشه اول

این شرط محقق موضوع است و شرط محقق موضوع مفهوم ندارد این آیه این را می‌فرماید که فاسق خبری آورد نباید فوری به آن ترتیب اثر داد و باید تحقیق کرد و بررسی کرد اما اگر کسی دیگر خبری آورد حکم آن چیست؟ آیه به آن نظری ندارد.

## پاسخ مناقشه

در بررسی این مسئله هفت یا هشت احتمال را ذکر کردیم و گفتیم بعید نیست احتمال هفتم یا احتمال اول قبول یا اظهر باشد با وجوهی که اشاره شد و بر اساس آن‌ها راه برای مفهوم باز می‌شود یعنی در حقیقت این جور گفته می‌شود؛ خبر محور شرط است، موضوع و محور خبر است، اگر فاسق آن را آورد معنا این است که اگر غیر فاسق آورد این مترتب بر آن نیست، یا اینکه جاء بنباء، مجئ نبأ و جاء بنبأ این محور و موضوع است؟ و فاسق بودن شرطی است که بر آن جزاء مترتب می‌شود که این احتمال یک و هفت بود که بر اساس اینها مفهوم بود در حقیقت آن چهار یا پنج احتمال مفهوم وجود داشت، بنابر سه احتمال مفهوم نبود، میان آن‌ها احتمال هفت و یک را ارجح می‌دانستیم که در آن‌ها مفهوم بود.

ممکن است اینجا کسی بگوید در این حدود هشت احتمال نمی‌توانم به یک اطمینانی یا ظهور اطمینانی برسم، این بعید نیست یعنی لازم نیست حتماً کسی بگوید آن احتمالاتی که شیخ می‌گفت یا بعضی دیگر می‌گفتند و بر اساس آن می‌گفتند مفهوم ندارد، ممکن است کسی بگوید آن احتمالات بی‌مفهوم دیگر را نمی‌گویم، می‌گویم اجمال دارد، از این حیث آیه شریفه مردد بین این هشت احتمال است و همین تردید کافی است برای‌ عدم مفهوم، منتهی با تمهلاتی استظهار می‌کردیم هفت یا یک را و بر اساس آن راه باز می‌شد.

از نظر ادبی شرط به شکل‌کان یکون و افعال ناقصه می‌آید آنجا تکلیف یک مقدار روشن‌تر است، گاهی به شکل فعلی غیر از افعال ناقصه می‌آید آنجا آن که مدخول شرط هست، ادات شرط است، همان محور است، منتهی اینجا می‌گفتیم جاء به تنهایی نمی‌تواند باشد و ظاهر این است که نباء به اضافه جاء، ترکیب اینها شرط می‌شود، فاسق موضوع در شرط می‌شود. فاسق بزنگاهی است که آیه بر آن تأکید دارد.

ملاحظه کردید با یک تمهلی استظهار مفهوم را تقویت کردیم، نه اینکه بگوییم مطمئن هستیم.

## مناقشه دوم

آن است که این تبینّوا که متعلق و مفعول آن محذوف است مورد سؤال است که متعلق و محذوف در تبیّنوا چیست؟ ظاهر اولیه تا اینجا واضح است که تبینّوا یعنی تبینّوا آن خبر را، آن خبر را بررسی کنید، ظاهر تبین خبر است و در نقطه مقابل البته تبیّن از مخبَرعنه است ولی ظاهراً این دو به یک امر منتهی می‌شود و ظاهر این است که تبیّن از خبر بکنید، یعنی مطلب را بررسی بکنید.

منتهی سؤالی که اینجا وجود دارد این است که تبیّن از مطلق خبر است یا خبر فاسق است؟ این هم یک سؤال است که اینجا مطرح است و جسته و گریخته هم در کلمات به شکلی مطرح هست.

این هم خیلی فرق می‌کند؛ تبیّنوا خبراً فاسق، یا تبینوا جنس نبأ را. اگر کسی این احتمال خبر فاسق را در محذوف بدهد این‌جور می‌شود **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا﴾**[[1]](#footnote-1) خبر فاسق را، آن وقت مفهوم ندارد برای اینکه اگر خبر فاسق نبود و عادل بود تبیّن خبر فاسق لازم نیست. این‌جور چیزی می‌شود و دیگر مفهومی ندارد.

وقتی مفهوم می‌توان گرفت که متعلق تبیّنوا و مفعول محذوف تبینّوا جنس نبأ باشد و اما اگر متعلق جنس النبأ نباشد بلکه نبأ الفاسق باشد، اینجا مفهوم ندارد، می‌گوید تبیّنوا اگر فاسقی خبری آورد، خبر او را بررسی کنید، این خبر او را بررسی کنید این ظهور می‌دهد که اینجا شرط محقق موضوع شد منتهی اشکال در مناقشه دوم این است که از این متعلق آن پی می‌بریم که اینجا شرط محقق موضوع است.

تبینوا خبر فاسق، یعنی محور خبر فاسق است اما اگر کسی دیگری خبر آورد، معلوم است که دیگر تبین خبر فاسق لازم نیست.

## احتمالات در مفعول تَبَیَّنُوا

بنابراین مناقشه دوم این است که در مفعول تبیّنوا دو احتمال است؛

### احتمال اول

این است که مفعول همان نبأ بما هو هو باشد که اگر این باشد مفهوم قابل قبول است.

### احتمال دوم

این است که متعلق و مفعول محذوف، نبأ الفاسق، نبأ مقید باشد که اگر این احتمال دوم را بپذیریم مفهوم ندارد و قرینه می‌شود که اینجا محقق موضوع است، یعنی شرط محقق موضوع می‌شود.

بنابر احتمال دوم این جور می‌شود که اگر فاسقی خبری آورد خبر او را تحقیق کنید یعنی جزاء ناظر به خبر فاسق است اما اگر فاسق خبری نیاورد و دیگری خبری آورد و حتی اگر بگوییم در شرط موضوع را تعیین کردیم و گفتیم سالبه به انتفاء محمول را می‌گیرد و همه این‌ها را پذیرفتیم می‌گوییم در محمول چیزی آمده است که نمی‌گذارد آن را چیز کرد،

در اذاکان العالم عادلا فاکرمه آنجا چون موضوع وضوح دارد که عالم است سریع می‌گوییم ضمیر به موضوع برمی‌گردد ولی جایی که وضوح ندارد این تردد پیدا می‌شود و خود تردد مانع می‌شود که بگوییم چنین و چنان.

## پاسخ اول به مناقشه دوم

علی‌رغم آنچه در سابق می‌گفتیم این است که درهرحال اظهر این است که مطلق نبأ محذوف است، **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا﴾** این نبأ یعنی نبأ مطلق است، نبأ خودش مطلق است و آن که محذوف است ظاهر این است که همان نبأ مطلق است، **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا﴾**، فتبینّوا نبأ را، این هیچ وجهی ندارد که نبأ خاص بگوییم، اگر خبری دست شما رسید از فاسق، خبر را بررسی کنید، اگر آن خبر هم بگوییم، عرف آن را الغاء می‌کند، اگر ظهور لفظی هم این باشد که بگوییم یعنی تبیّنوا آن خبر را، این انتصاب خبر به این مخبر، عرف این را وجهی نمی‌بیند که آن را قید بداند، از نظر ادبی هم حتی اگر این تقید باشد ولی در مقام استظهار آن الغاء می‌شود چون وجهی ندارد که باز در جزاء آن قید را بگوید این قید هر چه بود در شرط بود، می‌گوید این توسط هر کسی رسید این جنس الان در این فضا باید بررسی بشود ولی بررسی به خود جنس تعلق می‌گیرد نه به خصوص نبأ فاسق، یعنی نبأ موضوعیت دارد که بررسی بشود بما هو نبأٌ شبیه آن که می‌گوییم تقیدٌ قید جزءٌ خارجٌ شبیه چنین چیزی است.

ضمن اینکه تقید از لحاظ ادبی داشته باشد یا قدر متیقن از مفعول این است، ولی مناسبات حکم و موضوع می‌گوید این دخالتی ندارد.

## پاسخ دوم به مناقشه دوم

این جواب که ادق است متعلق تبیّنوا چیست متوقف بر این است که شرط و موضوع را قبلاً معلوم بکنیم، معلوم کردن آن بر این اثر می‌گذارد و اگر کسی فرمایش صاحب کفایه را استظهار کرد که موضوع نباء است یا آنچه ما استظهار کردیم که مجئ و جائی موضوع است آن وقت این مطلق می‌شود.

اگر کسی جور دیگری استظهار کرد گفت فاسق موضوع است آن وقت تبینوا هم آن‌جور معنا می‌شود.

بنابراین جواب اول آن است که این ظاهر این است که این تقید نباء به فاسق یا نیست یا اگر باشد موضوعیت ندارد و جواب دوم این است که این سؤال پاسخ به آن متوقف بر آن است که شرط و کانون و محور را چه بگیریم؟

اگر کسی استظهار تامی کرد که محور نباء است یا استظهار آن احتمال ششم یا هفتم کرد قطعاً تَبَیَّنُوا هم به خبر مطلق می‌خورد.

اما اگر این استظهار را نکرد آن وقت مقید می‌شود و شرط محقق موضوع می‌شود.

پس مناقشه دوم این است که متعلق و مفعول محذوف تبینوا ممکن است نبأ الفاسق باشد و با این مؤید می‌شود، پیدا می‌کنیم برای اینکه اینجا شرط محقق موضوع است.

ممکن است پاسخ داده شود که ظهور این همان نبأ است و لااقل این است که این تابعی از آن استظهار در شرط است و اگر یکی از استظهارات‌ عدم محقق موضوع را گرفتیم دیگر تبینوا هم ظهورش به آن سمت می‌رود.

## مناقشه سوم

بیانی است که مرحوم آیت‌الله هاشمی شاهرودی در تعلیقه بر تقریراتشان دارند، همین بخش خبر واحد صفحه ۳۵۴ است.

(ایشان اشکال دیگری را مطرح می‌کنند که ظاهراً در درس هم با آقای صدر این را بحث نکردند، چون قبل از آن یک موضوعی را مطرح می‌کنند و می‌گویند من این را در درس با ایشان مباحثه کردم و ایشان هم جواب دادند و داستان خود، اما بعد این را ذکر می‌کنند که ظاهر این است که متاخراً این مطلب را ایشان اضافه کردند. مناقشه سوم، مناقشه ایشان هست)

این مناقشه سوم مبتنی بر مقدمه‌ای است و آن مقدمه این است که اگر ما قائل به مفهوم شرط باشیم؛ آیا در مطلق جمله‌های شرطیه مفهوم است؟ حتی جمله‌های خبریه؟ یا اینکه مفهوم داری شرط، مقید به جمله‌های انشائیه است، اما اگر جمله خبریه بود و در مقام انشاء و جعل و تشریع نبود دیگر مفهوم ندارد؟ مناقشه سوم ایشان مبتنی بر این تفصیل است.

بعضی می‌گویند جمله شرطیه علی الاطلاق مفهوم دارد، اما یک نظر دیگری است که ایشان این نظر را قبول دارند و آن این است که جمله‌های شرطیه انشائیه مفهوم دارد اما جمله‌های شرطیه‌ای که در مقام انشاء و جعل حکم و تشریع نیست آن‌ها مفهوم ندارند.

مثلاً اذا طلعت الشمس و النهار موجود، یک خبر می‌دهد، مقام انشاء و تکلیف که نیست، آنجا می‌گویند مفهوم ندارد، اذا طلعت الشمس و النهار موجودٌ این جور نیست که مفهومی برای آن فرض کنیم بگوییم اگر طلوع نکرد پس روز موجود نیست، آن مفهومی نیست، این مفهوم اذا طلعت الشمس و النهار موجود عبارت اخری از این است که نهار یعنی وقتی که طلوع شمس باشد، همان تعریف است.

ایشان می‌فرماید جمله‌های خبریه را می‌گوییم مفهوم ندارد، مفهوم آنجایی می‌آید که در مقام انشاء باشد بگوید در این موضوع این حالت را مقصود قرار دادم، عالم اگر عادل بود من این اراده را دارم، اما جایی که جای بحث اراده نیست، تشریع و جعل نیست، بلکه می‌خواهد از یک واقعی حکایت بکند، اینجا در واقع در مقام تعریف است. اذا طلعت الشمس و النهار موجود، این چیزی جز بیان موضوع در جمله‌های شرطیه‌ای که در مقام اخبار است، نیست. این فرمایش ایشان است.

اینجا هم این قانون را این‌جور پیاده کرده‌اند؛ می‌فرماید آیه شریفه که می‌فرماید: **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا﴾**، تبیّنوا حکم تشریعی نیست بلکه خبر از عدم حجیت است، اخبار از عدم حجیت است، می‌گوید این از نظر عقلایی حجت نیست، خبر از یک امر عقلایی می‌دهد که‌ عدم حجیت عند العقلاست.

## پاسخ اول مناقشه سوم

این است که همان جمله‌های در مقام اخبار وقتی می‌گوید اخبار می‌کند، می‌گوید این بر آن مترتب است وقتی که این شرط باشد، در واقع اعمال نظر در مقام اخبار می‌کند، می‌گوید این جور باشد آن هست، یعنی در واقع دو خبر می‌دهد، در واقع عرف می‌گوید در جمله‌های خبریه دو خبر است، ایشان می‌گوید شرط همه جمله‌های خبریه، مثل بدون شرط است، همه جا محقق موضوع و تعریف است، درحالی‌که می‌توانست بدون شرط بگوید؛ یک گزاره می‌شد، حال که با شرط گفت در واقع دو گزاره را می‌گوید با طلوع شمس روز است و وقتی هم که طلوع نباشد روز نیست. در واقع در مقام اخبار سلب سنخ محمول از موضوع می‌کند.

گزاره دو جور می‌تواند حکایت بکند، یک بار یک جور سیاقت قصه است که فقط نهار را تعریف می‌کند، یک بار هست که جوری سیاقت می‌کند که دو گزاره را می‌گوید، این نوع چینش است، سنخ خبر دادن و حکایت دادن گاهی سنخی است که در آن تعلیق نیست فقط یک گزاره است، گاهی تعلیق است، دو گزاره را حکایت می‌کند.

اتفاقاً وقتی شرط می‌گوید باز مضاعف دارد و دو گزاره و دو محکی را در یک قضیه می‌ریزد.

پاسخ ما به ایشان در اولین نکته این است که این درست است که در متن واقع این است و آن است و حالا اشتراط در محکی به آن معنا نیست، محکی تقید است، وجودات مقیده و معینه است.

اما در مقام ساخت قضیه می‌تواند بگوید النهار موجودٌ عند طلوع الشمس، می‌تواند اعمال یک اشتراط در مقام حکایت.

ثمره این اشتراط و شرطیت این است که دو واقع را در قالب یک قضیه بیان می‌کند و این مانع ندارد و عقلایی است.

## پاسخ دوم مناقشه سوم

ثانیاً آن نکته خیلی مهم است که این تعجب ما را خیلی بیشتر می‌کند؛ و آن این است که این جمله تبینّوا حتی اگر بگوییم تکلیف نیست بلکه ارشاد به‌ عدم حجیت است، این ارشاد به‌ عدم حجیت، خود نوعی اعمال مولویت است.

یعنی در واقع لااقل آن را تقریر می‌کند و تحکیم می‌کند این جور نیست که یک خبر متمحض در خبریت باشد، مثل اذا طلعت الشمس و النهار… این یک خبر در مقام انشاء است، کاشف از انشاء است و کاشف از یک حکم است و مصحح آن می‌شود که اعمال اشتراط و شرطیت و ویژگی مفهوم در اینجا انجام بشود.

البته ایشان بعد یک کمی این بحث را باز کردند و توسعه دادند به اینکه ما حتی می‌گوییم اگر بگوید اذاکان العالم فاسق فلا یجب اکرامه، آن را هم می‌گوییم مفهوم ندارد که آن هم دیگر عجیب است، جایی که اعمال مولویت و انشاء می‌کند، آن را بگوییم مفهوم ندارد آن خیلی اعجب از این هست.

این سه مناقشه‌ای است که ممکن بود با زحمتی کسی از همه این‌ها بگذرد، اساس آن هم بحث اول است یعنی اگر کسی آن نظر صاحب کفایه یا احتمالات دیگری که مطرح کردیم که موضوع، کانون را فاسق نمی‌داند، موضوع و کانون یک چیزهای دیگری می‌شود و شرط فاسق بودن می‌شود، اگر این باشد مفهوم پیدا می‌کند. این باشد مناقشه دوم هم دفع می‌شود، تبینوا هم ظهور در مطلق خبر پیدا می‌کند و از آن هم مناقشه سوم از اساس درست نیست می‌تواند مفهوم داشته باشد.

1. [سوره حجرات، آيه 6.](http://lib.eshia.ir//17001/1/516/6) [↑](#footnote-ref-1)